



نجات دهنده های انسان



محمد تقی صرفی پور

مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند قادر متعال و صلوات و سلام بر سید و اشرف انبیا حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم

انسان اگر بخواهد به سعادت در دوجهان نائل آید باید از راهی که او را به مقصد می رساند عبور کند و مواظب باشد به راههای انحرافی نرود که حتما از مقصد باز می ماند و احتمال سقوط در دره های هولناک جهنم برای او متصور است.

قران کریم و اهل بیت عصمت و طهارت، برای انسان ها راه درست را مشخص و معین کرده اند. تا با کمک اینها نجات پیدا کند و به مقصد و هدفی که خداوند برای او در نظر گرفته است برسد.

از جمله این نجات دهنده ها، تمسک به ولایت، دائم
الذکر بودن، اهمیت دادن به عبادت مخصوصا تهجد
و بیداری سحر، داشتن قناعت در طول
زندگی، داشتن اخلاص در همه اعمال و
عبادتها، خوش اخلاق بودن و...

در این کتاب این نجات دهنده ها را روشن و تبیین
می نماییم. هو ولی التوفیق

نجات دهنده ها

تمسک به ولایت، دائم الذکر بودن، اهمیت دادن به
عبادت مخصوصا تهجد و بیداری سحر، داشتن
قناعت در طول زندگی، داشتن اخلاص در همه
اعمال و عبادتها، خوش اخلاق بودن

تمسک به ولایت مهم ترین نجات دهنده

مهم ترین نعمتی که بعد از بعثت پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند به بشریت عنایت کرده است، نعمت وجود حجت های دوازده گانه است که اول آنها امام علی علیه السلام و آخر آنها امام مهدی علیه السلام می باشد.

اینها از طرف خدا ماموریت دارند تا انسان ها را از تاریکی کفر و بی ایمانی نجات داده و انها را مومن به خدا کرده تا به کمال برسند. لذا مهم ترین صفت اینان هادی بودن است. انها نور الهی در روی زمین هستند و خوشبختانه افراد زیادی بوسیله این امامان هدایت شدند و نجات پیدا کردند.

امامان ما دارای این ویژگیها هستند:

علم و دانش آنها بوسیله درس خواندن بدست نیامده است بلکه از طرف خدا به آنها داده شده است لذا بر حوادث گذشته و حال و آینده علم و اطلاع دارند

و این امتیاز خیلی بزرگی است که فقط مختصی امامان معصوم است و کسی دیگر حتی پیامبران قبل بجز پیامبر اسلام، دارای این امتیاز نبودند.

امامان معصوم افکار و نیت های مردم را می دانستند حتی از مرگ مردم اطلاع دارند. آنها همه دانش های بشری را بلد هستند. زبان همه مردم زمین را می دانند. آنها تفسیر همه آیات قران کریم را بلد ند. آنها به همه مجهولاتی که بشریت دارد علم و آگاهی دارند و هیچگاه در پاسخ سوالی کلمه نمی دانم را بکار نمی برند. ولی هیچگاه این علم و دانش عظیم را در منافع شخصی استفاده نمی کنند و همیشه از علم خود در جهت هدایت مردم بسوی خوبیها و خیرها استفاده می نمایند.

دومین ویژگی امامان معصوم آنست که دارای قدرت بی نظیری هستند که از طرف خداوند به آنها داده شده است. زمان و مکان و ابرها و بادهای در تسخیر آنان است. می توانند در دقیقه ای از شهری به شهر دیگر بروند. می توانند دعا کنند تا باران بیاید و دعای آنان مستجاب است. می توانند به درختها فرمان دهند تا نزد آنان بیایند. می توانند مرده را زنده کنند و بیمار حتی نابینا را شفا دهند باذن الهی. می توانند در آن واحدهای طلاهای فراوان بدست بیاورند و سنگریزه ها را طلا نمایند. و هزاران کاری که از افراد عادی بر نمی آید اینان انجام می دهند.

سومین ویژگی امامان معصوم پاک بودن آنها از هر نوع بدی و پلیدی و گناه است. اینان معصوم از هر اشتباه و از هر گناه هستند. هیچگاه دچار هوای نفس نمی شوند و دچار لغزش نمی گردند. شهوتها در اینان ذره ای اثر نمی کند و هرگز دروغ و ظلم و خیانت نمی نمایند. از چیزی جز خدا نمی ترسند و

از همه رذائل اخلاقی به دور می باشند. و اگر اینان بجای حضرت آدم در بهشت بودند هرگز از میوه ممنوعه نمی خوردند.

و در این ویژگیهای سه گانه فرقی بین جوان اینان با میانسالشان نیست.

ایا در جهان کسی را سراغ دارید همانند اینان باشد؟

پس اینان شایسته اطاعت و محبت می باشند و هر کسی از آنها پیروی کند سعادت مند می شود و هر کسی با آنها مخالفت نمایند بدبخت شده و به جهنم گرفتار می گردد.

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَمِجَى حَيَاةً تُشَبِّهُ حَيَاةَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَمُتَّ مِيتَةً تُشَبِّهُ مِيتَةَ الشُّهَدَاءِ وَيَسْكُنَ الْجَنَّةَ الَّتِي غَرَسَهَا الرَّحْمَنُ ، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَلِوَالٍ وَلِيَّهُ ، وَلْيَقْتَدِ بِالْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَإِنَّهُمْ عِزَّتِي ، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِي ؛ اللَّهُمَّ ارْزُقْهُمْ فَهْمِي

وَعَلِمِي . وَوَيْلٌ لِّلْمُخَالِفِينَ هُمْ مِنْ أُمَّتِي ؛ اَللّٰهُمَّ لَا تُنَلِّهِمْ
شَفَاعَتِي .

کسی که دوست دارد چون پیامبران زندگی کند
و هم چون شهیدان بمیرد و در بهشتی که همه
درختانش را خدای رحمان کاشته مسکن گزیند پس
باید ولایت و رهبری علی را بپذیرد و با دوستش
دوستی کند و به امامان پس از او اقتدا نماید زیرا
آنان خاندان من هستند و از طینت من آفریده
شده اند ؛ خدایا ! فهم و دانش مرا روزی آنان قرار
ده . و وای بر مخالفانشان از امت من ؛ خدایا ! آنان
(مخالفان) را به شفاعت من نرسان .

حدیث دوم همچون حدیث اول خیلی مهم و واضح اهمیت ولایت را در نجات انسان بیان فرموده است:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

مَثَلُكُمْ يَا عَلِيُّ مَثَلُ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ ،
مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَمَنْ أَحَبَّكُمْ
وَوَالَاكُمْ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ النَّارِ ،
وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ أُلْقِيَ فِي النَّارِ . يَا عَلِيُّ
(... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ

اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا . . .) وَمَنْ كَانَ لَهُ
عُذْرٌ فَلَهُ عُذْرُهُ ، وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلَهُ
عُذْرُهُ ، وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا فَلَهُ عُذْرُهُ ،
إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذُرُ غَنِيًّا وَلَا فَقِيرًا ، وَلَا
مَرِيضًا وَلَا صَحِيحًا ، وَلَا أَعْمَى وَلَا
بَصِيرًا ، فِي تَفْرِيطِهِ فِي مُوَالَاتِكُمْ
وَمَحَبَّتِكُمْ .

ای علی ! مثل شما اهل بیت همانند بیت
الله الحرام است که هر کس بر آن درآید
ایمن گردد پس هر که شما را دوست
بدارد و شما را یاری رساند از عذاب آتش

در امان خواهد بود و هر که به شما کینه
ورزد به آتش در افکنده می شود . ای
علی ! بر اساس کتاب خدا هر کس
استطاعت دارد حج بر او واجب است پس
آنکه عذری دارد معذور از رفتن است
و آن که تهیدست است عذر او تهیدستی
اوست و آنکه بیمار است عذرش بیماری
اوست ، ولی خدا در کوتاهی نسبت به
طرفداری و دوستی شما اهل بیت نه عذر
توانگر ، نه تهیدست ، نه بیمار ، نه

تندرست و نه کور و نه بینا را
می پذیرد ! (خصائص الأئمه : 77 .)

داستان خانمی که شب اول
قبر امام حسین به دیدار
او رفت!

علامه میرزا جواد آقا ملکی
تبریزی از عارفان و
سالکان طریق الهی در کتاب
شریف «المراقبات» درباره
درک شب و روز عرفه،
توصیه هایی را داشته است
که در خلال آن به بیان
عظمت و جایگاه زیارت
:عاشورا می پردازد

مداومت بر خواندن زیارت *
عاشورا حتی همسایگان میّت
را نیز از عذاب قبر
رهایی می‌بخشد

اما چیزی که در زیارت
امام حسین (ع) مهم‌تر
است، این است که
سوگواری‌اش (با اظهار
اندوه و ناله و گریه) را
زیاد کرده، نالان و
خاک‌آلود شود و رسیدن به
مقام اصحاب حضرت (ع) در
وفای به حق او و شهادت
در رکابش را زیاد تمنا
کرده و بگوید: «یا لیتنا
کنا معکم» ای کاش ما نیز
در رکاب شما می‌بودیم. و
آن را از عمق قلب و با

توجه به روحانیت امام
(ع) بر زبان آورده، از
فضیلت و انوار و برکات آن
حضرت برای قبول شدن
زیارتش استمداد بطلبید و
از آن حضرت قبولی زیارت
و دیگر اعمالش و ملحش
شدن به اصحابش را بخواهد
و باید بداند که در امام
حسین در «رحمت واسعه»
است. سریع القبول و
مقرون به رضاست، چون
حضرت در حیات خود
میفرمود: مثل احسان، مثل
باران است که هم به
نیکوکار میبارد و هم به
نانیکوکار.

و چه خوب است که در
اینجا، به حکایتی اشاره
کنم که یکی از افراد مورد
وثوق از اهل علم، نقل
می‌فرمود: آن شخص، در
کودکی در میان اهل شهر
خود دوستی داشت که او را
می‌شناخت، او وقتی بزرگ
شد، جزو ماموران گمرک
شد. و سال‌ها به این کار
مشغول بود، تا از دنیا
رفت. وقتی او را به خاک
سپردند آن عالم او را در
خواب دید که حالی نیکو
دارد و در جایی زیبا و
پر عیش و تنعم است. از
او پرسید: سبب نجات چه
بود؟! جواب داد:

پس از مردنم به دلیل
کارهای بدم، در عذاب
بودم، تا فلان روز، فلان
خانم را در اینجا (این
گورستان) به خاک سپردند
و شب دفنش، امام حسین
(ع) سه بار به دیدن او
آمد و زمانی که بار سوم
آمد، به فرشتگان امر کرد
عذاب همسایگان آن خانم
را بردارند و عذاب از ما
برداشته شد و حالمان خوب
شد.

آن عالم وقتی از خواب
برخاست. آن زن را جستوجو
کرد و او را یافت و از
حال مرگ و محل دفن شدنش
سؤال کرد. همانگونه بود

که آن مرد در خواب گفته
بود. عالم از اعمال آن
زن پرسید و عملی نیافت،
مگر مداومت به خواندن
زیارت عاشورا در هر روز.

پس، ای برادر! به دوستی
و وفاداری آن حضرت نگاه
کن که زنی را که زیارت
عاشورا میخوانده، در شب
اول قبرش سه بار ملاقات
نموده و او را از شفاعت
و برکات خود محروم
نمی‌کند و اثر آن حتی به
هم‌جواران مُرده او نیز
میرسد حتی مردی که باج
می‌گرفت و عذاب از امثال
او برداشته می‌شود.

ای پروردگار! در هر حال
و هر زمانی تا به
ابدترین ابد ها به روح
مطهر آن حضرت، از طرف ما
سلام و صلوات و تحیت
بفرست، به عدد آنچه علمت
به آن احاطه دارد و تا
به آن حد که رضایت در آن
باشد و تا به آن
اندازه ای که تمامی
نپذیرد¹

امام رضا علیه السلام به
دیدار مرحوم مرتضی حائری
آمدند

حجت الاسلام والمسلمین عالی:

نجات دهنده های انسان

مرحوم آیت الله حائری آشیخ
مرتضی رضوان خدا بر او عاشق
امام رضا بود آ شیخ مرتضی
حائری یزدی استاد مقام معظم
رهبری از مراجع فوق العاده‌ی
ما بود بیست و دو سه سال پیش
مرحوم شد ایشان دو سه روز
اگر حوزه علمیه قم تعطیل بود
می‌رفت مشهد اگر بلیط اتوبوس
گیرش نمی‌آمد روی پیت حلبی ته
اتوبوس می‌نشست تا مشهد این
قدر مقید بود وقتی هم که
می‌آمد با یک شور و شوقی
می‌آمد بعضی‌ها دیده بودند
ایشان را که بی تکلف صاف
می‌رفت در حرم یک جاهایی را
با عبایش جارو می‌کرد که جارو
کش حرم امام رضا محسوب شود
ایشان می‌گفت ما چهارده معصوم
را خلاصه کردیم در امام
رضا (ع) هر موقع از کسی

نجات دهنده های انسان

می‌پرسید مال کجایی می‌گفت
مشهد گریه می‌افتاد

حدود شاید هفتاد بار در کل
عمرش مشرف شد آخرین باری که
از حرم آمد بیرون به یکی از
شاگردانش گفت با گریه گفت
این دفعه‌ی آخر من است پابوس
امام رضا آمدم شاگردش گفت از
کجا می‌گویی؟ گفت چون خود
امام رضا (ع) فرمود شما دیگر
نیا! ما می‌آییم به دیدنت!
(حال چطور دیده بود
نمی‌دانیم) معلوم است که عمرم
دیگر کفاف نمی‌دهد به زیارت
امام رضا بیایم

آیت الله آقای مرعشی نجفی با
ایشان یک قراری گذاشتند.
آقا زاده‌ی آقای مرعشی
می‌فرمودند یک قرار گذاشتند
هر کدام زودتر از دنیا رفت

نجات دهنده های انسان

به دیگری خبر بدهد پس از مرگ
چه شد!؟

آیت الله حائری زودتر از دنیا
رفت آیت الله مرعشی ایشان را
دید حال یا در خواب یا در
چیز دیگری پرسید از آن طرف
چه خبر؟ آقای آشیخ مرتضی
حائری گفت: من وقتی از دنیا
رفتم دو ملک آمدند برای سؤال
!از من خیلی ترسیدم

می‌گویند یک مرتبه صدای
دلنوازی از پشت سر که
نمی‌دیدم کیست، صدا را
می‌شنیدم. گفت نترس! نترس!
می‌گفت من خیلی آرام شدم این
صدا نزدیک می‌شد نترس! این دو
ملک دور می‌شدند تا این که
صاحب صدا آمد و دو تا ملک
کاملاً رفتند ترس من هم به کلی
برطرف شد.

آرام گرفته بودم چهره زیبای
منور به من گفتش ترسیدی؟
گفتم در عمرم این قدر
نترسیده بودم! بعد فرمود
دیگر ترسی بر تو نیست راحت
باش. گفتم آقا شما؟ گفت
هفتاد بار زیارت من آمدی این
دفعه ی اول بازدید من است، 69
بار دیگر طلب داری¹

شب اول قبر مرحوم نخودکی وگریه برامام
حسین سلام الله علیه

یکی از علمای ربّانی و صاحب
کرامات آیه الله « شیخ
حسنعلی اصفهانی نخودکی»
است. وی در نیمه ی ذیقعه
سال 1279 هجری قمری
در محله ی جهانباره اصفهان

دیده به جهان گشود و در 17
شهریور شعبان سال 1361
در سن 82 سالگی در مشهد
رحلت نمود، قبر او در صحن
عتیق بارگاه ملکوتی حضرت
رضا علیه السلام می
باشد. نظر به این که
او در اواخر عمر خود چند سال
در روستای «نخودک» نزدیک
مشهد زندگی می کرد. مرحوم
آیت الله اصفهانی (ره) این
عالم ربّانی از شیفتگان
خاندان رسالت و امام حسین
علیه السلام بود. هر سال دهه
ی محرم در منزل خود مجلس
روضه برپا می کرد و شب شام
غریبان نیز مجلس روضه
داشت و بسیار گریه می کرد
و یاد مصائب امام حسین

علیه السلام بسیار برایش
جگرسوز بود. به طوری که
امام حسین علیه السلام
اورا گریان می کرد. نقل
کردند وقتی که ازدنیا رفت
یکی از بزرگان اورا
درعالم خواب دید و احوال
اورا پرسید، او گفت: وقتی که
مرا درقبر نهادند دو
فرشته نکیر و منکر برای
سوال و جواب آمدند
ازتوحید و نبوت سوال
کردند، جواب دادم تا این
که از امامان علیه السلام
پرسیدند: نام امیر مومنان
علی علیه السلام را به
زبان آوردم که امام اول
من است، سپس از امام حسن
علیه السلام نام بردم؛ ولی

وقتی که نام امام حسین
علیه السلام رابه عنوان
امام سومم به زبان آوردم
بی اختیار گریه کردم ، آن
دوفرشته نیز منقلب شده ،
گریه می کردند.

سپس به یکدیگر گفتند:

آزادش کنیم کار این آقا
(نخودکی) با امام حسین
علیه السلام است دیگر
نیازی به سوال نیست

مرا آزاد نمودند ورفتند
واینک می بینی که شاد

وخرسند در جایگاه خوبی هستم.¹

ماجرایی شگفت

مردی مؤمن از بزرگان بلخ به مکه می‌رفت و در اکثر سالها به مکه و مدینه مشرف می‌شد. سالی به خدمت امام سجاد علیه‌السلام آمد و حضرت را زیارت نمود و به حضرت هدایائی داده و سوالات دینی خود را از امام علیه‌السلام نمود و به بلخ برگشت. وقتی مراجعت کرد، همسرش وقایع سفر را پرسید و هنگامی که شوهرش گفت من هدایای زیادی برای امام سجاد علیه‌السلام بردم. زن پرسید که امام علیه‌السلام در مقابل به تو چه چیزی داد؟

کرامات امام حسین علیه السلام صفحه ی 178

فرازهایی جذاب و خواندنی از زندگانی امام حسین
علیه السلام - امیرحسین علیقلی صفحه 36 و 37

نجات دهنده های انسان

شوهرش گفت : امام علیه السلام ، که ما برای او هدایایی بردیم ، پادشاه دنیا و آخرت است و اختیاردار همه آن چیزی است که در دست مردم می باشد . زیرا او جانشین خدا در زمین و حجت خدا بر بندگان و فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و امام می باشد . زن وقتی اینها را شنید چیزی نگفت . سال بعد مرد بلخی به مکه رفت و سپس به منزل امام علیه السلام وارد شد و سلام کرد و دست امام علیه السلام را بوسید . در این حال درمقابل امام علیه السلام غذا بود . امام علیه السلام او را نزدیک خود نشاند و فرمود که از غذا بخورد و بعد از غذا امام علیه السلام دستور داد که آفتابه و لگن آوردند و آن مرد بلند شد و آفتابه را گرفت و بر دست امام علیه السلام آب می ریخت . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ! تو مهمان ما هستی سزاوار نیست که تو بر دست من آب بریزی . گفت : من این کار را دوست دارم . امام علیه السلام فرمود : حال که تو دوست داری ، به خدا سوگند چیزی به تو نشان دهم که آرزومند هستی و چشمتم به آن روشن می شود . بعد مرد آب بر دست امام علیه السلام ریخت ، تا اینکه يك سوم طشت پر شد . امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه یاقوت قرمز است . مرد بلخی نگاه کرد و دید بله یاقوت قرمز است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز و او هم آب ریخت تا اینکه دو سوم طشت پر شد و امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام

نجات دهنده های انسان

علیه السلام فرمود : بلکه زمرد سبز است . مرد نگاه کرد و دید آب تبدیل به زمرد سبز شده است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز وقتی که طشت پر شد ، امام علیه السلام فرمود : در طشت چه می بینی ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه جواهر سفید است وقتی که آن مرد نگاه کرد ، دید همان طور است که امام علیه السلام فرمود و طشت از سه جواهر در و یاقوت و زمرد پر شده است . خیلی تعجب کرد و از حیرت دستش را بر پشت دست دیگر می زد . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ما چیزی نداشتیم که در مقابل هدیه های تو بدهیم ، حال این جواهرات را عوض از آنها بگیر ، تا نزد همسرت معذور باشی ، زیرا او از دست ما عصبانی شده بود . مرد سرش را بلند کرد و گفت : ای سرورم چه کسی شما را بر سخن همسرم آگاه کرد ؟ شك ندارم که شما از اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستید . سپس با امام علیه السلام خداحافظی کرد و جواهرات را برداشت و نزد همسرش برگشت و داستان جواهرات را برای او گفت . زن به سجده شکر رفت و شوهرش را قسم داد که سفر بعد او را با خودش ببرد . سال بعد مرد بلخی با همسرش عازم حجاز شد و قبل از رسیدن به مدینه زن مریض شد و مرد . شوهرش گریان نزد امام علیه السلام آمده و خبر مردن همسرش را به او داد . امام علیه السلام بعد از شنیدن این خبر بلند شد و دو رکعت نماز خواند و چند دعا کرد . سپس به مرد گفت : به سوی

نجات دهنده های انسان

زوجهات برگرد که خداوند با قدرت و حکمتش او را زنده نموده است ، که خداوند است که استخوان مردگان را در حالی که پوسیده و خاکستر شده زنده می‌نماید .

مرد بلخی با شنیدن این مطلب با شتاب برگشت و وارد خیمه‌اش شد و دید که همسرش با کمال سلامت نشسته است . مرد گفت : چگونه خدا تو را زنده کرد ؟ گفت : به خدا سوگند عزرائیل نزد من آمد و مرا قبض روح کرد و خواست که روحم را بالا ببرد ، که ناگاه مردی با این اوصاف آمد ، که وقتی اوصاف آن مرد را گفت شوهرش گفت راست می‌گویی این اوصاف امام سجاد علیه‌السلام است . وقتی چشم ملك الموت به آن مرد افتاد بر دو قدمش افتاد و گفت : « السلام عليك يا حجة الله في ارضه السلام عليك يا زين العابدين » و امام علیه‌السلام هم جواب سلام او را داد و فرمود : ای ملك الموت ! روح این زن را برگردان که این زن قصد کرده بود که به سوی من بیاید و من از خدا خواسته‌ام که خداوند سی سال دیگر او را باقی گذارد و به خاطر اینکه به دیدار ما آمده است ، خداوند به او زندگانی پاکی عنایت کند . ملك الموت گفت : سمعاً و طاعتاً ای ولی خدا . سپس روح مرا به جسمم برگردانید و من نگاه به ملك الموت می‌کردم که دست امام علیه‌السلام را بوسید و رفت . مرد بلخی دست زنش را گرفت و در حالی که اصحاب امام علیه‌السلام دور حضرت جمع بودند ، او را خدمت آقا آورد . زن وقتی خدمت امام علیه‌السلام رسید بر دو زانوای امام علیه‌السلام افتاد و در حالی که آنها را می‌بوسید گفت : به

نجات دهنده های انسان

خدا سوگند این همان سرور و مولای من است و این همان شخصی است که خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد . سپس زن و مرد در خدمت امام علیه السلام ماندگار شدند تا اینکه از دنیا رفتند»¹⁾

¹⁾ بحار الأنوار : ج 46 ، ص 68 .

دائم الذکر بودن

اگر خداوند مهربان ما را
یاد کند و به ما توجه
فرماید یقیناً ما نجات
پیدا می کنیم و سعادت مند
می شویم. اما چه کنیم که
خدا ما را یاد کند؟

خدا خود در قرآن فرموده
که :

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ¹

مرا یاد کنید تا منم
شمارا یاد کنم. و از من
تشکر کنید و کفران
نورزید.

یاد خداوند مهربان
، برطرف کننده همه ظلمتها
و تاریکیهای دل هست.

برای همین است که
پیامبران و امامان و
اولیاء خدا همیشه به ذکر
خدا مشغول بودند

قرآن کریم، یکی از
ویژگیهای خردمندان
(اولوا الالباب) را دائم
الذکر بودن می داند

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ
قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ¹

¹ آل عمران/ 191

؛ آنان که همواره خدا را
ایستاده و نشسته و به
پهلوی آرمیده، یاد می‌کنند

**در روایت مفصلی، حضرت
:صادق علیه السلام فرمود**

هیچ چیز نیست جز آنکه
برای آن حدی (و
اندازه‌ای) است که بدان
پایان پذیرد، مگر «ذکر»
که حدی ندارد تا پایان
پذیرد؛ خدای عز و جل
فرائض را واجب کرده و هر
که آنها را به جای آورد،
همان حد و انتهای آنها
است... مگر همان «ذکر»
که براستی خدای عز و جل
به اندک آن راضی نشده و
انتها و حدی برای آن

قرار نداده که بدان
پایان یابد

سپس حضرت این آیه را
تلاوت فرمود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ
سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا¹

«ای آنان که ایمان
آوردید یاد کنید خدا را
بسیار، و تسبیحش گوئید
بامدادان و شامگاهان»
سپس حضرت فرمود: خدای عز
و جل برای آن حدی که

الکافی، ج2، ص499؛ اصول کافی- ترجمه مصطفوی،

¹ ج4، ص258

بدان پایان پذیرد قرار
نداده است

فرمود: و پدرم فراوان
ذکر خدا می کرد، [گاهی]
من به همراه او می رفتم
و او ذکر خدا می کرد؛ با
او غذا می خوردم، او ذکر
خدا می کرد؛ و [گاهی] با
مردم گفتگو می کرد، ولی
آن از ذکر خدا بازش نمی
داشت و من می دیدم زبانش
را که چسبیده به کامش
بود و می گفت:

لا اله الا الله» و پیوسته «
ما را انجمن می کرد، و
ما را به ذکر خدا فرمان
می داد تا آفتاب بزند، و

هر کدام ما که خواندن
(قرآن) می دانستیم دستور
به خواندن می داد، و هر
کدام نمی دانست به او
»دستور ذکر می فرمود

ایه الله بهجت می فرماید

انسان باید دائم الذکر
باشد! زیرا کسی که دائم
الذکر باشد، همواره خود
را در محضر خدا می بیند
و پیوسته با خدا سخن می
گوید.¹

حجة السلام والمسلمین
خسرو شاهی می گوید:

¹ برگی از دفتر آفتاب، ص 144

یکی از خصوصیات بارز «
آیت الله بهجت دائم الذکر
بودن ایشان است.

روزی ایشان هنگام

بازگشت پس از اقامه نماز
جماعت از مسجد به طرف
منزل، به طلابی که همراه
و پشت سر ایشان حرکت می
کردند، رو کردند و
فرمودند: با من کاری
دارید؟ گفتند: نه می
خواهیم همراه حضرتعالی
چند قدمی برداریم
و همراهی شما نصیب ما
بشود.

ایشان فرمودند:

من از مسجد تا منزل
برنامه ای برای ذکر گفتن
دارم، چون فکر می کنم
شما با من کاری دارید
ذکر را متوقف می کنم، و
وقتی منزل می رسم می
بینم برنامه ام کامل
انجام نشده است و ناراحت
»می شوم¹

ذکرهای فراوانی توصیه
شده که مومن در طول
شبانه روز بر زبان جاری
کند که هر کدام خواص خود
را دارد از جمله:

¹ mtb.ir پایگاه اطلاع رسانی آیت الله العظمی بهجت

ذکر تسبیحات اربعه-1

– رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:
پنج چیز است که چقدر در
میزان سنگین اند؛ گفتن
سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر و
فرزند شایسته ای است که
از مسلمانی بمیرد و او
در مرگ آن فرزند دامن
صبر از دست ندهد و به
حساب خداوند منظور¹
بدارد.

¹ خصال، شیخ صدوق، ص 295

– امام صادق علیه السلام 2
فرمودند: رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده
است: ذکر «سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و
الله اکبر» را زیاد بگوئید.
چون در قیامت این اذکار
با گروهی از فرشتگان و
محافظ از پیش رو و پشت
سر خواهند آمد. و این
اذکار باقیات الصالحات
می باشند.¹

تسبیح (سبحان الله) 2-

¹. ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص 9

– شخصی از امام علی 1
علیه السّلام درباره تفسیر
«سبحان الله» پرسید. امام
فرمودند: این ذکر تعظیم
و منزّه دانستن خداوند
است از آنچه مشرکین می
گویند. و اگر بنده ای آن
را بگوید؛ تمام ملائکه بر
او صلوات می فرستند.

– امام صادق علیه السّلام 2
فرمودند: ابلیس گفت: پنج
کار است که در آنها من
هیچ حيله ای ندارم و
سایر مردم در قبضه من
هستند:.... و کسی که زیاد

در روز و شب تسبیح سبحان
الله می گوید و ...¹

– امیرالمؤمنین علیه 3
السلام: هرکس روزی سی
مرتبه تسبیح (سبحان الله)
بگوید: خداوند هفتاد نوع
بلا که کمترین آنها فقر
است را از وی دفع می
نماید.²

تهلیل (لا اله الا الله) - 3

¹. خصال، شیخ صدوق، باب خصلتهای پنجگانه

². سفینه البحار، ج 3، ص 202

– پیامبر اکرم صلی الله 1
علیه و آله و سلم
فرمودند: خداوند فرمود:
(لا اله الا الله) قلعه من
است و هرکس در آن داخل
شود، از عذاب من در امان
است.¹

پیامبر اکرم صلی الله 2-
علیه و آله و سلم
فرمودند: کلمه (لا اله الا
الله) بهاء و قیمت بهشت
است.²

¹.سفينة البحار، ج 3، ص 202
².ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص 3

— امام صادق علیه السلام 3
فرمودند: ذکر (لا اله الا الله و
الله اکبر) را زیاد بگوئید،
چون در نزد پروردگار
چیزی از این دو ذکر
محبوبتر نیست¹.

امام صادق علیه السلام
فرمودند: رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده
است: ذکر «سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و
الله اکبر» را زیاد بگوئید.
چون در قیامت این اذکار
با گروهی از فرشتگان و
محافظ از پیش رو و پشت
سر خواهند آمد. و این

¹. 5 ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص

اذکار باقیات و صالحات می باشند

تحمید (الحمد لله)

– از ائمه سفارش به 1
زیاد گفتن (الحمد لله) در
همه حالات اعم از نعمت یا
مصیبت شده است¹.

– امام باقر و صادق 2
علیهما السلام فرمودند: هر
کس (الحمد لله) کما هو اهلہ

¹. سفینة البحار، ج 3، ص 205-207

بگوید، نویسندگان
آسمانها مشغول می
گردند.¹

و در روایت است اگر صبح
چهار بار الحمد لله رب
العالمین بگو اون روز
شکرگزار نوشته میشود و
اگر اول شب بگويد ان شب
شکرگزار نوشته می شود.

ذکر (لا حول و لا قوّة الاّ
بالله العلی العظیم)

در فضیلت این ذکر آمده
است که آن از گنجهای

¹. سفینه البحار، ج 3، ص 205-207

بهشت است. و شفای از نود
و نه بیماری و درد است
که کمترین آنها هم و
گرفتاری است.

امام صادق علیه السّلام
فرمودند: اگر غمها
پیوسته به تو روی آورد،
پس بگو (لا حول و لا قوّة
الاّ بالله). و نیز روایت
شده است فرزند یکی از
اصحاب رسول خدا صلی الله
علیه و آله به اسارت
دشمن در آمد. وی نزد
رسول خدا صلی الله علیه و
آله آمد و از این غم
شکایت نمود. رسول خدا

صلی الله علیه و آله به او
امر کردند که زیاد و در
همه حال ذکر (لا حول و لا
قوة الا بالله) بگوید او
نیز اطاعت کرد و پس از
مدتی پسرش به همراه صد
شتر در هنگامی که مشرکان
از وی غافل شده بودند،
بازگشت.¹

: استغفار

یکی دیگر از ذکرهای
بسیار مهم استغفار است

¹.سفينة البحار، ج 3، ص 207

که مشهورترین صیغه آن
(استغفر الله ربی و اتوب
الیه) که از آثار آن
بخشش گناهان، گشایش در
رزق و حتی سبب بچه دار
شدن است.¹

یکی دیگر از اذکار مهم
دعاء مکروب یا ذکر
یونسیّه است و آن ذکر (لا
اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین) است.

دعای مکروب و ملهوف :

در بحارالانوار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است
که فرمودند : دعای مکروب و ملهوف و کسی که در کار خود
درمانده باشد و به بلیه گرفتار بوده باشد این کلمه شریف
است : لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ آن
را در شب جمعه بعد از نماز عشاء بگویند و فرمود که : فرا
گرفتم این را از پدرم حضرت باقر علیه السلام و ایشان از

¹. مفاتیح الجنان و باقیات الصالحات

پدرش حضرت علی بن الحسین علیه السلام و آن حضرت از پدرش حضرت سید الشهدا علیه السلام و ایشان از حضرت امیر المومنین علیه السلام و آن حضرت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از خالق عالمیان جل شانه¹.

ثار و برکات ذکر یونسیه

1- پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم : هر بیمار مسلمانی که این دعا را بخواند، اگر در آن بیماری (بهبودی نیافت و) مرد پاداش شهید به او داده می شود و اگر بهبودی یافت خوب شده در حالی که تمام گناهانش آمرزیده شده است .

2- رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : آیا به شما خبر دهم از دعایی که هرگاه غم و گرفتاری پیش آمد آن ادعا را بخوانید گشایش حاصل شود؟ اصحاب گفتند: آری ای رسول خدا. آن حضرت فرمود: دعای یونس که طعمه ماهی شد: لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

3- امام صادق علیه السلام : عجب دارم از کسی که غم زده است چطور این دعا را نمی خواند لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چرا که خداوند به دنبال آن می فرماید:

نجات دهنده های انسان

فاستیجنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین (ما او را پاسخ دادیم و از غم نجات دادیم و این چنین مؤمنان را نجات می دهیم)

4-مرحوم کلینی نقل می کند: مردی خراسانی بین مکه و مدینه در ربهذه به امام صادق علیه السلام برخورد و عرضه داشت : فدایت شوم من تا کنون فرزندان، نشده ام ، چه کنم ؟

حضرت فرمود: هرگاه به وطن برگشتی و خواستی به سوی همسرت روی آیه ، و ذالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمینرا تا سه آیه بخوان ان شاء الله فرزندان خواهی شد.

امام صادق علیه السلام فرمودند : تعجب می کنم از چهار کس که چهار نوع گرفتاری دارند چگونه بهاین چهار چیز پناه نمی برند.

از جمله اینها فرمودند : تعجب می کنم از کسی که دچار غم و اندوه شده است اما به این سخن پناه نمی برد، زیرا که حق تعالی در دنبالهاَن فرموده: " و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین " یعنی ما او را " حضرت یونس را به سبب این سخن " از غم و اندوه نجات دادیمو اینگونه ما مؤمنان را نجات می بخشیم.¹

¹ اقتباس از کتاب راهنمای گرفتاران

اهمیت دادن به عبادت مخصوصا تهجد و بیداری
سحر

نجات دهنده های انسان

شب مردان خدا روز جهان افروز است ***

عارفان را به حقیقت شب ظلمانی نیست

یکی از راههای نجات و
رسیدن به سعادت، سحرخیزی
است. گویا در وقت سحر
خداوند جوایز ویژه توزیع
و پخش می نماید که فقط
نصیب آنان که مشغول
عبادت هستند می شود.

(تَنَجَّافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ

طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ

لَهُمْ مِنْ قُرِّهِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)¹

¹ سجده، آیه ۱۷، ۱۶

نجات دهنده های انسان

پهلوهایی آنان از بسترها تهی می شود و از خوابگاه خودشان بر می خیزند و پروردگارشان را روی بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان داده ایم انفاق می کنند. کسی نمی داند که به پاداش اعمال آنها چه چیزهایی که باعث چشم روشنی است، برای آنها ذخیره شده است.

:مرحوم ملکی می گوید:

من بسیاری از محصلین را می شناسم که از شب زنده داران بودند و همین موضوع سبب شد که فهمی

عمیق و استقامتی بی نظیر در امر تحصیل نصیبشان
شد و به مراتب و مقامات والایی رسیدند و بالعکس،
کسانی هستند که در مطالعه ی کتب علمی کوشش
بسیار دارند؛ ولی به جایی نمی رسند و از علم
خویش سودی نمی برند و برکتی نمی بینند¹

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ *** از یمن
دعای شب و ورد سحری بود

مرا در این ظلمات آنکه رهنمایی کرد *** نیاز نیم
شبی بود و گریه ی سحری (حافظ)

¹ اسرار الصلاة، ص ۲۹۵

حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

یکی از دوستان و نزدیکان ایشان گوید:

مرحوم ملکی رحمه الله شب ها که برای تهجد به پا می خواست، ابتدا در بسترش مدتی صدا به گریه بلند می کرد. سپس بیرون می آمد و نگاه به آسمان می کرد و آیات (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...)¹ را می خواند. آن گاه سر به دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد و پس از تطهیر نیز کنار حوض پیش از وضو می نشست و می گریست و خلاصه از

¹ آیات ۱۹۴-۱۹۰ سوره ی آل عمران

هنگام بیدار شدن، تا آمدن به محل نماز و خواندن نماز شب، چند جا می نشست و بر می خاست و گریه سر می داد و چون به مصلايش می رید، حالش قابل وصف نبود¹

محدث قمی

وی در تمام دوره ی سال، حداقل یک ساعت قبل از طلوع فجر بیدار و مشغول نماز و تهجد بود. به عبادت آخر شب و قبل از سپیده دم زیاد اهمیت می

¹لقاء الله، ص ۱۲۸

داد و معتقد بود که بهترین اعمال مستحب عبادت و تهجد است. فرزند بزرگش می گوید: «تا آن جا که من به خاطر دارم بیداری آخر شب از او فوت نشد،
».حتی در سفرها

محدث قمی درباره ی استادش حاج میرزا حسین نوری رحمه الله می نویسد: «او در زهد و عبادت سخت کوشا بود. نماز شب او فوت نشد و راز و نیازش با خداوند متعال در تمام شب ها برقرار
».بود¹

¹ حاج شیخ عباس قمی مرد تقوا و فضیلت، ص ۹۱، ۶۱

نجات دهنده های انسان

مرحوم تنکابنی رحمه الله گوید: این بزرگوار از نیمه
ی شب تا صبح، به گریه و زاری و تضرع اشتغال
داشت و در صحن کتاب خانه اش می گردید و دعا و
مناجات می خواند و بر سر و سینه می زد تا صبح
چنان صدای گریه ی او بلند بود که اگر همسایه ها
بیدار می شدند می شنیدند.

مرحوم تنکابنی درباره ی فرزند حجه الاسلام شفتی
یعنی مرحوم آقا سیداسدالله- که معاصر او بوده است-
نیز چنین می گوید: هر شب از نصف شب تا صبح،
در جایی خلوت به دعا و مناجات و گریه و عبادت و

نماز اشتغال دارد و در گریستن از خوف خداوند
متعال مانند برای او نیست¹

داشتن قناعت در طول زندگی

قناعت و حرص

¹قصص العلماء، ص ۱۳۷، ۱۲۳

قناعت یکی از فضائل خیلی مهم و تاثیر گزار در سعادت انسان است.

کسی که قانع است عزیز است و ذلیل نمی شود. کسی که قانع است به کرنش و تعظیم مقابل هر مرد و نامردی مجبور نمی شود! کسی که قانع است مجبور به تقاضا و درخواست از دیگران نمی شود. کسی که قانع است آرامش روحی خاصی دارد. کسی که قانع است از خیلی فتنه ها و شرها و مشکلات در امان است. کسی که قانع است به حرام خوری نمی افتد و به استفاده از مال حرام نیاز پیدا نمی کند. کسی که قانع است به قطع رحم و قطع رابطه فامیلی نمی پردازد. کسی که قانع است از بیماری ها روحی و جسمی که نتیجه حرص و آز و پر خوری است در امان می ماند. کسی که قانع است دچار بخل و خساست نمی شود. و دهها فایده و اثر مفید در قناعت وجود دارد.

1- اهل بیت علیهم السلام قناعت داشتند و ما باید به
انها اقتدا کنیم

2-

در معانی الاخبار از ابا بصیر از حضرت امام باقر
: (ع) روایت شده است که فرمود

فرشته ای خدمت حضرت رسول (ص) فرود (آمد گفت : یا محمد (ص) خدایت سلام می
رساند و می فرماید : اگر بخواهی مکه را برای تو
از طلا پر سازم ، رسول خدا (ص) سر را به سوی
آسمان بلند نمود و عرض کرد : بار الها این حال
برابر من خوشتر است که یک روز از غذا سیر

شوم و شکرگزاری نمایم و روز دیگر گرسنه
بمانم و درخواست نمایم .^۱

قناعت امیر مومنان

نوشته اند در روزی گرم که آفتاب به گرمی می
تایید «ابونیزر» مشغول بیل زدن زمین مزرعه بود. از
دور مولای خود امیر المؤمنین (ع) را دید که به
طرف او می آید بیلش را در زمین فرو کرد و به
استقبال امام شتافت. امام روبه او کرد و فرمود: آیا
طعامی برای خوردن داری؟ ابونیزر مقداری از
کدوهایی که محصول همان مزرعه بود را در روغن
سرخ کرده بود و نصف آن را خورده بود و مقداری
از آن نیز در ته ظرف باقی مانده بود اما شرم داشت

درس هایی از زندگی پیامبر نور و رحمت، آیت الله حائری
¹تهرانی، کتابخانه مسجد ارگ، 1374، ص 37-38

که بگوید این غذا هست. عرض کرد: چیزی هست اما شایستگی پذیرایی از شما را ندارد که بیاورم. مولا فرمود: هر چه هست بیاور، ابونیزر با شرمندگی غذای نیم خورده خود را پیش روی امام گذاشت. امام برخاست و کنار نهر آب رفت و دستهای خود را شست و مشغول خوردن غذا شد. اندکی از آن خورد سپس دوباره سرجوی آب رفت و چربی دستهای خود را با گل و آب شست. و آمد کنار ابونیزر نشست. سپس با دست به شکم خود اشاره کرد و فرمود: شکمی که با این غذای اندک پر می شود و قانع است، هرگز شایسته نیست صاحب خود را به خاطر قانع نبودن به غذاهای ساده وارد آتش دوزخ کند، سپس امام بیل را برداشت و فرمود: می خواهد در ازای غذایی که ابونیزر به او داده است مقداری در مزرعه او کار کند¹

میرزا حسین محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج 16، ص 330، قم، مؤسسه آل البیت، 1408 هـ.ق.

3..-پیامبر و شتربان

گله شترهای مردی عرب، آرام از میان صحرا عبور می کرد گله از جلوی پیامبر(ص) گذشت. پیامبر(ص) رو کرد به یکی از اصحاب خود و فرمود: نزد ساربان آن گله شتر برو و مقداری شیر از او بگیر.

او نزد ساربان آمد و مقداری شیر درخواست کرد. شتربان گفت: شیر این شترها که در پستانشان است صبحانه قبیله و آن چه در ظرفها دارم شام آنهاست. او برگشت و به رسول خدا(ص) آنچه شنیده بود بیان داشت. پیامبر(ص) فرمود: خدا بر مال و فرزندان او بیفزاید.

پیامبر(ص) به راه خود در صحرا ادامه داد تا به گله
گوسفند رسیدند. حضرت، شخصی را نزد چوپان گله
فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. او نزد چوپان
آمد. وقتی چوپان از درخواست پیامبر اکرم(ص)
مطلع شد بی درنگ شیر گوسفندان را در ظرفی
دوشید و همه آن را برای پیامبر(ص) فرستاد. چوپان
به اندازه ای خوشحال شده بود که یکی از
گوسفندان خود را نیز به فرستاده پیامبر(ص) داد تا
برای ایشان ببرد و غذایی برای پیامبر(ص) تهیه
نماید. در پایان نیز عذرخواهی کرد که بیش از این
گوسفند و شیر چیز دیگری در بساط ندارد تا برای
ایشان بفرستد. فرستاده پیامبر(ص) به سوی کاروان
خود بازگشت و ظرف شیر و گوسفند را به
پیامبر(ص) داد.

پیامبر(ص) از این رفتار چوپان خوشش آمد و دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا به او بسندگی و «قناعت ارزانی دار

یکی از اصحاب جلو آمد و پرسید: «ای رسول خدا! شما در مورد آن شتربانی که از دادن شیر به ما دریغ ورزید دعایی فرمودید که همه ما دوست داریم آن دعا را در مورد ما نیز بکنید و از خدا خواستید که پروردگار مال و فرزندان را بیشتر کند ولی در مورد این چوپان که هم شیر به ما داد و هم گوسفندی برای شما هدیه فرستاد دعایی می کنید که حتی ما نیز آن را ناخوش می داریم. شما فرمودید: خدایا به او بسندگی و قناعت بده، دلیل آن چیست؟

پیامبر (ص) به او فرمود: بدانید اگر انسان مال کمی داشته باشد ولی بدان قانع باشد بهتر است از اینکه مال زیادی داشته باشد و آن مال سبب غفلت او گردد.

سپس دست به دعا برداشت و فرمود: بار خدا! به محمد(ص) و دودمان او بسندگی در زندگی عنایت «بفرما»¹

روزی یکی از صحابه نزدیک پیامبر(ص) که خدمت ایشان نشسته بود نگاهی طولانی به وصله های پیراهن پیامبر اکرم(ص) کرد از گوشه قبای خود یک کیسه کوچک بیرون آورد و گفت: ای رسول خدا! با این

محمد بن یعقوب کلینی، الأصول من الکافی، ج 2، ص 140،
ح.4، تهران، منشورات مؤسسة الاعلمی، بی تا،

دوازده درهم لباسی برای خود بخريد. اين لباس ديگر خيلى فرسوده شده است. پيامبر اکرم(ص) رو کرد به اميرالمؤمنين(ع) و فرمود: اين دوازده درهم را بگير و براى من پيراهنى تهيه كن.

اميرالمؤمنين(ع) كيسه را از مرد ستاند و برخاست تا به بازار برود. مدتى بعد با لباسى در دست نزد رسول خدا(ص) بازگشت و لباس را نشان پيامبر(ص) داد.

پيامبر(ص) نگاهى به آن كرد و فرمود: اين لباس اندكى گران است برو و بين اگر فروشنده آن حاضر است آن را پس بگيرد لباسى ارزانتر برايم بخر. اميرالمؤمنين(ع) به مغازه فروشنده بازگشت و فروشنده با كمال ميل پذيرفت كه لباس را پس بگيرد. اميرالمؤمنين(ع) پول را پس گرفت و خدمت پيامبر اکرم(ص) آمد و سپس هر دو با هم به بازار رفتند تا لباس ساده تر و ارزان ترى خريدارى كنند. در بين بازار حركت مى كردند كه كنيزى راديدند گوشه اى نشسته و گريه مى كند. پيامبر(ص)

نزدیک رفت و به او سلام کرد و پرسید: چرا گریه می کنی؟ کنیز ایستاد و اشکهایش را پاک کرد و پاسخ داد: اربابم به من 4 درهم داده تا از بازار چیزی بخرم، اما من سکه ها را گم کرده ام. اکنون نیز جرأت بازگشت به خانه را ندارم. رسول خدا(ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود که 4 درهم از کیسه دوازده درهمی به او بدهد و به او فرمود: این 4 درهم را بگیر و هرچه قرار است بخری خریداری کن و به خانه ات بازگرد.

پیامبر اکرم(ص) خوشحال از اینکه توانسته بود انسانی را شاد کند خدا را شکر کرد و به راهش ادامه داد. جلوی مغازه ای ایستاد و داخل رفت و پیراهنی ارزان قیمت به بهای 4 درهم خریداری کرد و پوشید وقتی به سوی منزل باز می گشت در راه فردی را دید که سرش برهنه است و آفتاب بر آن

می تابد در گوشه ای آن جامه تازه را بیرون آورد و به او داد و دوباره با امیرالمؤمنین (ع) به بازار بازگشت و جامه ای دیگر به 4 درهم خرید و آن را پوشید. در راه بازگشت دوباره همان کنیز را دیدند که گریه می کند. پیامبر (ص) از او پرسید: چرا به خانه ات بازنگشتی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! مدت زیادی است که به بازار آمده ام و دیر کرده ام می ترسم به خاطر دیر کردنم مرا بزنند، پیامبر (ص) فرمود: بیا با هم برویم. خانه تان را به من نشان بده من میانجی می شوم که تو را تنبیه نکنند.

هر سه به سوی خانه کنیز حرکت کردند. کوچه های مدینه را پشت سر گذاشتند، و کنیز ایستاد و گفت: همین خانه است، رسول خدا (ص) در را به صدا درآورد و بلند فرمود: سلام خدا بر شما اهل

خانه باد. اما جوابی نشنید، بار دوم در زد و به اهل
خانه سلام نمود ولی باز هم جوابی نیامد

پیامبر(ص) برای بار سوم به اهل خانه سلام داد.
مردی از خانه بیرون آمد و تعظیم نمود و پاسخ داد:
سلام و درود خدا بر فرستاده خدا باد! پیامبر (ص) به
او فرمود

چرا اول جواب ندادید! آیا صدای مرا نمی شنیدید؟

پاسخ داد: چرا یا رسول الله! صدای شما را می
شنیدیم و همان ابتدا متوجه شدیم که شما هستید.

پیامبر(ص) با تعجب پرسید: پس چرا همان بار اول پاسخ ندادید؟ مرد گفت: دوست داشتیم سلام شما را به خود مکرر بشنویم

پیامبر(ص) فرمود: این کنیز شما مدت زیادی است به بازار آمده و دیر کرده است. من اینجا آمده ام تا از شما درخواست کنم او را به خاطر دیر کردنش مورد مؤاخذه قرار ندهید.

مرد که علاقه بسیاری به رسول خدا(ص) داشت دست بر سینه نهاد و عرض کرد: از رسول خدا! به میمنت قدوم شما به درب منزل ما این کنیز از همین لحظه در راه خدا آزاد است.

پیامبر(ص) تبسمی فرمود و از اینکه قناعت او در پوشیدن یک لباس سبب آزادی یک کنیز و پوشاندن یک برهنه شده بود احساس خرسندی کرد و دست به آسمان بلند کرد و فرمود: خدا را شکر! چه دوازده درهم با برکتی بود. دو برهنه را پوشانید و یک کنیز را در راه خدا آزاد کرد¹

4-شاهان همه حریص بودند(فتح علیشاه و سید زن و بخشیدن 17شهر بخاطر..)(اقا محمدخان و غلطیدن روی سکه ها)(رضاخان و سند میلونها هکتار زمین شمال بنامش)

..اگر ادمی دو رودخانه از طلا و نقره داشتند و-5

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج 16، ص 214، بیروت،
¹ مؤسسه الرسالة، 1403 هـ.ق

6- چند روایت درباره قناعت

: حدیث (1) امام علی علیه السلام

أَطْيَبُ الْعَيْشِ الْقَنَاعَةُ؛

.خوش ترین زندگی، زندگی با قناعت است

حدیث (2) امام علی علیه السلام

تصنیف غررالحکم و درر الکلم ص 391، ح 8982

مَنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ اِنْتَهَظَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ
خَفْضَ الدَّعَةِ؛

هر کس به مقدار کفایت، قناعت کند، آسایش می
یابد و برای خویش زمینه گشایش فراهم می کند.

حدیث (3) امام علی علیه السلام

مِنْ شَرَفِ الْهِمَّةِ لُزُومُ الْقِنَاعَةِ؛

کافی (ط-الاسلامیه) ج 8، ص 19 - نهج

البلاغه (صبحی صالح) ص 540، حکمت 371

پایبندی به قناعت، از والایی همت است

: حدیث (4) امام صادق علیه السلام

حُرْمَ الْحَرِیصُ خَصْلَتَيْنِ وَ لَزِمَتْهُ خَصْلَتَانِ: حُرْمَ الْقَنَاعَةِ
فَافْتَقَدَ الرَّاحَةَ وَ حُرْمَ الرِّضَا فَافْتَقَدَ الْيَقِينَ؛¹

حریص از دو خصلت محروم شده و در نتیجه دو
خصلت را با خود دارد: از قناعت محروم است و در
نتیجه آسایش را از دست داده است، از راضی بودن

تصنیف غررالحکم و درر الکلم ص 391، ح 8999

خصال ص 69، ح 104

محروم است و در نتیجه یقین را از دست داده است.

حدیث (5) امام علی علیه السلام

إِنْتَقِمِ مِنَ الْحَرِصِ بِالْقَنَاعَةِ كَمَا تَنْتَقِمُ مِنَ الْعَدُوِّ
بِالْقِصَاصِ؛

از حرص، با قناعت انتقام بگیر، چنان که با قصاص از دشمن انتقام می گیری

شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) ج 20، ص 314،
ح 607

حدیث (6) امام صادق علیه السلام

إِنَّ صَاحِبَ الدِّينِ فَكَّرَ فَعَلَّتْهُ السَّكِينَةُ وَاسْتَكَانَ
فَتَوَاضَعَ وَقَنَعَ فَاسْتَغْنَى وَرَضِيَ بِمَا أُعْطِيَ وَانْفَرَدَ
فَكُفِيَ الْأَخْوَانَ وَرَفُضَ الشَّهَوَاتِ فَصَارَ حُرًّا وَخَلَعَ
الدُّنْيَا فَتَحَامَى الشُّرُورَ وَاطَّرَحَ الْحَسَدَ فَظَهَرَتِ الْمَحَبَّةُ
وَلَمْ يُخَفِ النَّاسَ فَلَمْ يَخَفْهُمْ وَلَمْ يُذْنِبْ إِلَيْهِمْ فَسَلِمَ
مِنْهُمْ وَسَخَتْ نَفْسُهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَفَازَ وَاسْتَكْمَلَ
الْفَضْلَ وَابْصَرَ الْعَاقِبَةَ فَأَمِنَ النَّدَامَةَ؛

آدم دین دار چون می اندیشد، آرامش بر جان او
حاکم است. چون خضوع می کند متواضع است.
چون قناعت می کند، بی نیاز است. به آنچه داده

شده خشنود است. چون تنهایی را برگزیده از
دوستان بی نیاز است. چون هوا و هوس را رها
کرده آزاد است. چون دنیا را فرو گذارده از بدی
ها و گزندهای آن در امان است. چون حسادت را
دور افکنده محبتش آشکار است. مردم را نمی ترساند
پس از آنان نمی هراسد و به آنان تجاوز نمی کند
پس از گزندشان در امان است. به هیچ چیز دل نمی
بندد پس به رستگاری و کمال فضیلت دست می یابد
و عافیت را به دیده بصیرت می نگرد پس کارش به
پشیمانی نمی کشد.

7- اهمیت قناعت در زندگی به حدی است که امام زین العابدین(ع) در پاسخ به فردی که از ایشان جویای برترین اعمال... شده بود، فرمودند: «هو ان يقنع بالقوت^۱»

برترین عمل این است که انسان به آنچه در دست او است، قانع باشد.

در روایتی دیگر، قناعت آن قدر مهم تلقی شده است که موجب سعادت انسان به حساب آمده است^۲

ر روایات بسیاری قناعت موجب عزّت دانسته شده است. «عن امیرالمؤمنین(ع): من تجلبب الصبر والقناعة عزّ و نبل^۳؛ هر کس لباس صبر و قناعت بر تن کند، عزیز و با فضیلت می شود».

^۱ نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج 15، ص 232

^۲ عبد الواحد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص 391

^۳ عبد الواحد محمد تمیمی آمدی، غرر الحکم، ص 284

در روایت دیگری حضرت می فرمایند: «القناعة تؤدى الى العزّ؛
»قناعت به عزّت منتهی می شود

بعضی از روایات حتی از این مرحله نیز فراتر رفته و قناعت را
پایدارترین نوع عزت برشمرده اند: «القناعة ابقى عزّ»^۲
»پایدارترین عزت قناعت است

از این رو، وقتی به امام باقر(ع) گفته شد: «عظیم ترین
انسان ها کیست؟ حضرت فرمودند: مَنْ لَمْ يَبَالِ الدُّنْيَا فِي يَدِ مَنْ
كانت؛^۳ کسی که توجه نداشته باشد به این که دنیا در دست
»کیست

عن الصادق(ع): لا تنظر الى من هو فوقك في المقدورة، «
فان ذلك اقنع لك بما قسم لك؛ به افرادی که از نظر

¹عبد الواحد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ص 39

²همان

³تاج الدین شعیری، جامع الاخبار، ص 109

⁴محمد باقر مجلسی، همان، ج 75، ص 242

امکانات مادی از تو برترند، نظر نیفکن؛ چرا که این امر تو را به آن چه از سوی خدا برایت مقدر شده است، قانع تر خواهد ساخت.

امام . از این رو، هم نشینی با اغنیا مذموم دانسته شده است باقر(ع) نیز در تحلیل این موضوع فرمودند: «لاتجالس الاغنياء فان العبد يجالسهم و هو يري ان الله عليه نعمه فمايقوم حتى يري ان ليس لله عليه نعمه»¹ با ثروت مندان همنشین مباش، چون هنگامی که بنده ای در کنار آنان می نشیند، خود را مشمول نعمت خداوند می داند. اما از کنار آنان بر نمی خیزد تا این که می پندارد خداوند هیچ نعمتی به او نداده است.

ابو وائل گفت: من با دوستم به زیارت سلمان 8- رفتم و سلمان نان جو و نمک برایمان آورد

¹ محمد بن حسن حرّعاملی، *وسائل الشیعه*، ج 12، ص 35

دوست من گفت: اگر در این نمک ستر هم بود
بهتر بود. سلمان از نزد ما رفت و آفتابه اش را به
رهن گذاشت و مقداری ستر گرفت و آورد

وقتی غذایمان را خوردیم دوست من گفت: شکر
خداوند که ما را قناعت بخشید (و با قناعت غذا
خوردیم) سلمان گفت: اگر به روزی خود قانع
بودید آفتابه من به رهن نمی رفت^۱

9- آیت الله العظمی بروجردی

آیت الله بروجردی در تمام عمر خود با توجه به اینکه از «
خانواده متمکنی بود، زندگی ساده ای داشت. یکی از عالمان
در حضور فرزندان ایشان می گفت: روزی خدمت ایشان
رسیدم، دیدم مشغول صرف نهار هست و نان و آب دوغ
خیار میل می کند. عرض کردم: شما در این سن و با این
همه کار، چرا غذای بهتر میل نمی کنید؟ فرمود: هشتاد سال

است من این طور سر کرده ام. حالا شما می خواهید مرا عوض کنید؟

فرزندان آیت الله با تأیید این مطلب فرمودند: ایشان اصولاً چنین بود و هرگز توجهی به دنیا نداشتند و ما نمی توانستیم «در وضع ایشان تغییری بدهیم»¹

گفتار امیرالمومنین علی علیه السلام به قصاب

روزی امیر المؤمنین علیه السلام از جلوی دکان
قصابی می گذشت و قصاب گوشت فربه ای
داشت، عرض کرد: یا امیر المؤمنین گوشت خوبی
دارم مقداری از آن خریداری کن؟
امام علیه السلام فرمود: پول آماده ای ندارم،

عرض کرد: من صبر می کنم، تا هر وقت داشتید
بهای آن را بدهید؟

فرمود: من بر خوردن گوشت صبر می کنم¹

11-

قال علی بن الحسین علیهما السلام

مَنْ قَنَعَ بِمَا أَقْسَمَ اللَّهُ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ

هر کس قناعت کند به آنچه خدا به او داده است از
بی نیازترین مردم می باشد²

داستان-12:

¹:ارشاد القلوب؛ جلد 1، صفحه 311

²بحار ج66 ص402

روزی (شبلی) به مسجد رفت تا نماز بخواند ، در آن مسجد کودکان مشغول کتابت بودند . وقت نان خوردن آنها بود و با هم نان میخور دند .

دو کودک ، نزدیک شبلی نشسته بودند ، یکی پسر ثروتمندی بود و دیگری فرزند فقیری .

پسر ثروتمند مقداری حلوا داشت و پسر فقیر ، مقداری نان خشک ، پسر ثروتمند حلوا می خورد و پسر فقیر از او حلوا می خواست .

پسر ثروتمند به پسر فقیر گفت: اگر حلوا می خواهی !. باید سگ من باشی . و او قبول کرد

پسر ثروتمند گفت : پس صدای سگ در آور ! آن بیچاره ، صدای سگ در آورد و او مقداری حلوا پیش پسر فقیر انداخت . و این کار چند بار تکرار شد ..

شبلی به آنها نگاه میکرد و می گریست! مریدان از او پرسیدند: برای چه گریانی؟

گفت: نگاه کنید که طمع چه بر سر مردم می آورد، اگر آن پسر فقیر به همان نان خشک قناعت می کرد و به حلوائی آن پسر طمع نمی ورزید، هرگز سگ فردی همانند خود نمی شد¹

13-

امام صادق (ع) فرمود: هر که با معاش اندک خدا را ضعیف گردد خدا هم به عمل اندک او راضی شود.

¹ داستان قناعت/ <http://www.manbarak.ir/tag/>

علی(ع) فرمود: اگر از دنیا بقدر کفایت خواهی اندک و سبکتر چیز دنیا کفایت کند و اگر به قدر کفایت نخواهی هر چه در دنیاست کافیت نباشد.

پیامبر(ص) فرمود: هیچ توانگر و درویشی نیست جز اینکه فردای قیامت آرزو کند ای کاش در عالم دنیا بقدر قوت روزانه اکتفا کرده بودم.

از حضرت باقر(ع) است که فرمود: پرهیز از اینکه چشم بمافوق خود بگشائی . کافیت بدستوری که خدا به پیامبر (ص) داده است توجه کنی که در قرآن فرمود:

((و لا تعجبك اموالهم و لا اولادهم))

مال و فرزندان ایشان تو را بشگفت نیاورد.

و نیز فرموده است:

((لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم

زهره الحیوه الدنیا))

دیدگان خود را به زر و زیور دنیائی که بمردم

کافر داده ام مگشای. پس هرگاه یکی از این

امور برای تو پیش آمد از زندگانی

رسول خدا(ص) یاد کن که اگر دسترسی پیدا می

کرد خوراکش نان جوئی بود و شیرینیش خرما و

آتشگیره اش شاخه درخت خرما بود.

حاتم طایی را گفتند از تو بزرگ همت تر در -14
جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای گفت بلی روزی چهل
شتر قربان کرده بودم امرای عرب را پس به گوشه
صحرائی به حاجتی برون رفته بودم، خار کنی را
دیدم پشته فراهم آورده. گفتمش به مهمانی حاتم
چرا نیروی که خلقی بر سمات او گرد آمده‌اند؟
گفت:

هر که نان از عمل خویش
خورد*****منت حاتم طائی
نبرد

من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

آیت الله بروجردی در تمام عمر خود با توجه «-15
به اینکه از خانواده متمکنی بود، زندگی ساده‌ای
داشت. یکی از عالمان در حضور فرزندان ایشان می
گفت: روزی خدمت ایشان رسیدم، دیدم مشغول

صرف نهار هست و نان و آب دوغ خیار میل می کند. عرض کردم: شما در این سن و با این همه کار، چرا غذای بهتر میل نمی کنید؟ فرمود: هشتاد سال است من این طور سر کرده ام. حالا شما می خواهید مرا عوض کنید؟

فرزندان آیت الله با تأیید این مطلب فرمودند: ایشان اصولاً چنین بود و هرگز توجهی به دنیا نداشتند و ما نمی توانستیم در وضع ایشان تغییری «بدهیم»^۱.

آیت الله شیخ عبدالکریم حائری-16

یک روز یکی از بزرگان، عبای ظریف و پرقیمتی «
را به رسم یادبود و هدیه برای یکی از فرزندان
ایشان فرستاد. حاج شیخ به فرزند خود گفت: پسرم!
این عبا برای تو زیاد است؛ برای اینکه بعضی از
طلاب، اصلاً عبا ندارند. به همین دلیل، آن را
فروخت و با پول آن چند دست عبا متوسط
خرید. یکی را به فرزند خود و بقیه را به طلاب
مستحق داد. گفتنی است هنگامی که مرحوم حاج
شیخ عبدالکریم درگذشت، قیمت همه اثاثیه اش به
1500 تومان نمی رسید، بلکه مبالغی نیز بدهکار
«بود».

محمدحسن، صاحب جواهر-17

یکی از علمای بزرگ و وارسته تبریز، درباره محمدحسن صاحب جواهر چنین نقل می کند: «من از برخوردی که در دوران طلبگی صاحب جواهر با وی داشتم، او را می شناسم. روزی می خواستم مبلغی را میان طلاب تقسیم کنم. وقتی بررسی و حساب کردم، دیدم به هر طلبه یک تومان می رسد. شروع به تقسیم کردم. وقتی به محمدحسن رسیدم، به او گفتم: این یک تومان سهم شماست. گفت: نه نمی گیرم. گفتم: چرا؟ گفت: چون من امروز بیش از دو ریال احتیاج ندارم و برای روزهای آینده چیزی نمی گیرم. از کجا که من زنده باشم و آن را مصرف کنم. پس دو ریال را برداشت و بقیه را «داد»^۱.

آیت الله مدرس-18

مرحوم مدرس روزی برای خریدن ماست که «
بیشتر غذای او را تشکیل می داد، از خانه خارج می
شود و چون ظرف نداشته است، ماست را در پوست
«هندوانه [می ریزند و] به وی می دهند»^۱

آیت الله اشرفی اصفهانی-19

شهید محراب، آیت الله اشرفی اصفهانی می فرماید:
«بنده تا وقتی درس خارج می رفتم، یک کتاب
ملکی نداشتم. حتی مکاسب که می خواستم بخوانم،
از یک کتاب وقفی استفاده می کردم و در هفته یک
«مرتبه جای می خوردم»^۲

آیت الله محمدحسن مامقانی-20

مجله طوبی اسفند 1385، شماره 15

مجله طوبی اسفند 1385، شماره 15

روزی یکی از ثروتمندان به او مالی هدیه داد و «گفت: برای سکونت خویش با این پول ها خانه ای بخرید. وی آن را میان طلاب و نیازمندان تقسیم کرد و درهمی را برای خود برداشت. وقتی که این خبر به صاحب مال رسید، آمد و گفت: من این پول ها را دادم تا خانه ای برای خود تهیه کنید. مرحوم مامقانی فرمود: من هم برای خودم بهترین خانه ها را در بهشت خریدم^۱».

علمای سابق بسیار پُرکار و پُربار بودند و چه 21- زحمتهای که در راه تحصیل می کشیدند.

آقا سید حسن صدر (رحمة الله علیه) از میرزای بزرگ خواست که صد تومان در سال برای حاج آقا رضا همدانی (رحمة الله علیه) تعیین کند ولی

مرحوم حاج آقا رضا قبول نکرد و به پنجاه تومان و به قدر ضرورت اکتفا نمود و قانع شد تا به ایران مهاجرت نکند و در حوزه ی سامرا بماند و برای طلاب حوزه تدریس کند^۱.

آقا سید محمد فشارکی، استاد مرحوم نایینی و آقا ضیا عراقی و شیخ عبدالکریم حایری و آقا سید ابوالحسن اصفهانی (رحمة الله علیهم) و همان کسی که مرحوم آخوند خراسانی به فضلا می فرمود که در درس او شرکت نمایند، با چه وضعی زندگی خود و عایله ی خود را می گذراند، به حدّی که حتی نانوائی هم حاضر نبود به ایشان نان بدهد، زیرا بدهی اش زیاد شده بود و نداشت بدهد! حدّاقل ما! از حرام اجتناب کنیم!

حجت الاسلام رحیمیان می گوید: «حضرت -22 امام(ره) در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشت، در خانه ای محقر و فرسوده، در خم یکی از کوچه های شارع الرسول، همچون صدها طلبه معمولی اجاره نشین بود و در جماران هم ساختمان قدیمی که حدود هفتاد متر زیر بنا داشت، اجاره کرده بود».

یک از همراهان ایشان می گوید: «امام در نوفل -23 لوشاتو از نظر مکان در مضیقه بود؛ صحبت شد که منزلی بزرگ تر تهیه شود. منزلی در یکی از محله های خلوت پاریس انتخاب کردیم. بسیار جالب بود، جای وسیعی داشت. منزل آماده شد، امام سؤال کردند: وضع این منزل چگونه است؟ عرض کردیم در سطح بالاست. امام فرمود: نه؛ من داخل».

«چنین منزلی که سطحش بالا باشد، نمی روم».

حجت الاسلام ناصری می گوید: «حضرت امام به -24
نوع غذا اهمیت نمی داد. ایشان خیلی به نان و پنیر و
چای علاقه داشت که اغلب نیز خود سماور را روشن
می کرد و سحری می خورد. آن شبی که ما را از
کویت برگرداندند، به هتلی رفتیم؛ در آنجا به امام
اصرار کردیم که اجازه بدهد برایشان غذا بیاوریم،
«اما ایشان قبول نکرد».

یکی از یاران امام(ره) نیز می گوید: «حضرت امام
زمانی که در بیمارستان قلب بستری بود... منزلی
برایش تهیه شده بود که بسیار معمولی بود؛ مدتی که
گذشت امام فرمود: "این منزل مناسب من نیست،
من باید از اینجا بروم. بروید منزلی مثل خانه پدر
(خشت و گلی) برایم پیدا کنید و الا به قم می روم".
تنها اشکال آن منزل این بود که ظاهرش سنگ شده
بود».

جلوه های قناعت در زندگی حضرت امام(ره)

نجات دهنده های انسان

حجت الاسلام رحیمیان می گوید: «حضرت امام(ره) در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشت، در خانه ای محقر و فرسوده، در خم یکی از کوچه های شارع الرسول، همچون صدها طلبه معمولی اجاره نشین بود و در جماران هم ساختمان قدیمی که حدود هفتاد متر زیربنا داشت، اجاره کرده بود».

حضرت امام خمینی(ره) رعایت اعتدال و اقتصاد را در زندگی خویش عملی کرده بود. یک از همراهان ایشان می گوید: «امام در نوفل لوشاتو از نظر مکان در مضیقه بود؛ صحبت شد که منزلی بزرگتر تهیه شود. منزلی در یکی از محله های خلوت پاریس انتخاب کردیم. بسیار جالب بود، جای وسیعی داشت. منزل آماده شد، امام سؤال کردند: وضع این منزل چطور است؟ عرض کردیم در سطح بالاست. امام فرمود: نه؛ من داخل چنین منزلی که سطحش بالا باشد، نمی روم».

حجت الاسلام ناصری می گوید: «حضرت امام به نوع غذا اهمیت نمی داد. ایشان خیلی به نان و پنیر و چای علاقه داشت که اغلب نیز خود سماور را روشن می کرد و سحری می خورد. آن شبی که ما را از کویت برگرداندند، به هتلی رفتیم؛ در آنجا به امام اصرار کردیم که اجازه بدهد برایشان غذا بیاوریم، اما ایشان قبول نکرد».

یکی از یاران امام (ره) نیز می گوید: «حضرت امام زمانی که در بیمارستان قلب بستری بود... منزلی برایش تهیه شده بود که بسیار معمولی بود؛ مدتی که گذشت امام فرمود: "این منزل مناسب من نیست، من باید از اینجا بروم. بروید منزلی مثل خانه پدر (خشت و گلی) برایم پیدا کنید و الا به قم می روم". تنها اشکال آن منزل این بود که ظاهرش سنگ شده بود».

نجات دهنده های انسان

حجت الاسلام دعایی می گوید: «امام در زندگی همواره ساده زندگی کرد، ساده پوشید، ساده خورد، از غذای چرب و نرم همواره پرهیز کرد و از خوراکی های مقوی دوری جست... در رفت و آمدها پیاده حرکت می کرد و علیرغم اصرار و فشار همه جانبه دوستان و ارادتمندان در نجف، از گرفتن اتومبیل و رفت و آمد با ماشین خودداری می ورزید؛ با آنکه بسیاری از فداییان راه ایشان آماده بودند که با دل و جان ماشینی از غیر وجوهات شرعی به ایشان هدیه نمایند...».

. یکی از یاران امام می گوید: «بارها دیدم که معظم له از اتاقشان به طرف اندرون رفت، ولی چند لحظه بعد از میان راه برگشته، لامپ مهتابی را خاموش کرده و دوباره به طرف اندرونی رفت. با آنکه در آن دوره معمولاً بیش از چند دقیقه در اندرونی نمی ماند و دوباره به همین اتاق بر می گشت».

در حیاطی که حضرت امام زندگی می‌کرد، لامپی بود که صبح‌ها باید این لامپ را خاموش می‌کردیم. یک بار حضرت امام تذکر داد، ما یادمان رفت آن را به موقع خاموش کنیم. روز سوم که شد، امام ناراحت شد و گفت: «خانه من و گناه؟ چرا این لامپ را خاموش نمی‌کنید؟ الان که هوا روشن است. یا آن را خاموش کنید یا اینکه کلید آن را سمت من بگذارید تا خودم آن را خاموش کنم».

روزی حضرت امام در حال رفتن به حسینیه برای ملاقات با مردم بود. جمعیت زیادی هم جمع شده بود. آقایان توسلی و انصاری و چند نفر دیگر هم در حیاط بودند. حضرت امام تا نزدیکی در حسینیه رفت و به یکباره به اتاقش نگاه انداخت و دید که لامپ اتاق روشن است. از دم در حسینیه برگشت، به سمت اتاقش رفت، لامپ را خاموش کرد و دوباره به سمت حسینیه به راه افتاد.

حضرت امام در طول شبانه روز هر چند ساعت یکبار قرص می خورد. ما لیوان را پر از آب می کردیم و به ایشان می دادیم تا قرصش را میل کند. ایشان آن را با مقداری از آب لیوان می خورد و باقیمانده آب را دور نمی ریخت؛ بلکه کاغذی روی آن می گذاشت تا گرد و غبار به داخل لیوان وارد نشود و دقایق و ساعاتی بعد که می خواست قرص بخورد، آب همان لیوان را می خورد.

امام در مصرف آب خیلی صرفه جویی می کرد. من خودم بارها دیدم ایشان وقتی وضو می گرفت، مشتش را از آب پر می کرد و شیر آب را می بست و با آن آب صورتش را می شست. دوباره شیر را باز و مشتش را پر از آب می کرد؛ یعنی هر دفعه یک مشت آب را بر می داشت و مواظب بود آب زیاد مصرف نکند.

روزی در حیاط مشغول آب پاشیدن به درخت ها بودم. حضرت امام در حال عبور از حیاط بود، تا مرا دید فرمود: «این آب خوردن نباشد که این گونه می پاشی». عرض کردم: آقا جان، این آب چاه است. فرمود: «آب چاهی است که فقط برای آب دادن به گل و گیاه حفر شده است» و دیگر حرفی نزد. روز دیگر که تشریف آورد، من آب می پاشیدم؛ فرمود: «همین آب چاه را هم زیاد مصرف می کنی».

روزی یکی از اعضای خانواده امام سیبی را که نصف آن خراب شده بود، داخل سطل زباله انداخته بود. حضرت امام آن صحنه را دیده و به اصطلاح به آن فرد تغیر کرده بود که چرا این نعمت خدا را می گذارید خراب شود؟ چرا همه آن را مصرف نمی کنید؟

آقای دکتر منافی پدرش را برای اصلاح دندان های حضرت امام می آورد. خود دکتر فرزندی داشت که او

نجات دهنده های انسان

را هم با خود می آورد. روزی آن پسر دست هایش را شست و از داخل جعبه دستمال کاغذی یک دستمال بیرون کشید و دست هایش را خشک کرد. در همان حین دوباره به سمت جعبه دستمال کاغذی دست برد تا دستمال دیگری بردارد. حضرت امام دستش را گرفت و فرمود: «همان یک دستمال برای خشک کردن دست و صورت کافی است». امام تا این حد حساس بود و ملاحظه کسی را در این مورد نمی کرد.

خوراک حضرت امام در وعده شام، غذای حاضری بود؛ دو یا سه لقمه نان و پنیر، یا دو سه حبه انگور یا دو سه لقمه نان و پنیر با دو سه قاچ خربزه بود. ما چون می دانستیم شام حضرت امام همین غذاست، برای موقعی که مواد غذایی گران می شد و یا گیر نمی آمد، ذخیره می کردیم؛ زیرا اگر مواد غذایی گران می خریدیم، ایشان میل نمی کرد و می گفت: چرا گران خریدید.

ما هر 5 روز یکبار صورت حساب مخارج منزل امام را به ایشان می‌دادیم و ایشان مرور می‌کرد. یادم هست یک بار یک کیلو خیار خریده بودیم، به مبلغ بیست تومان. ایشان وقتی صورت حساب را دید، فرمود: «دیگر خیار نخرید». قبل از آن خیار کیلویی ده تومان بود و به یکباره بیست تومان شده بود، فرمود: «چون گران است». ایشان از هر جهت مواظب بود. می‌فرمود: «نان زیاد نخرید، به اندازه مصرف بخرید. مواظب باشید، حیف و میل نشود».

یک بار در نجف از طرف امام به من امر شد تا قبایی برای ایشان تهیه کنم. من پیش یک خیاط آشنا رفتم و به او گفتم قبایی می‌خواهم که برای آقا مناسب باشد. چند نمونه پارچه گرفتیم و همراه خیاط خدمت امام رفتیم تا ببینیم کدام را انتخاب می‌کنند. اتفاقاً امام آن پارچه‌ای را انتخاب کرد که به نظر من جنس خیلی بدی بود و من آن را نمی‌خواستم. این روش لباس پوشیدن امام بود.

لباسشان همیشه تمیز و مرتب بود؛ اما از جهت جنس و کیفیت خیلی مراعات می‌کرد و جنس خوب را نمی‌گرفت؛ از این جهت مواظب بود که وجوهات کمتری مصرف بشود.¹

28- |مسلمان فقیری از مدینه، (ثعلبه بن حاطب) از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا دعا کند خداوند او را ثروتمند کند. حضرت فرمود: مال اندکی که شکرش را ادا کنی بهتر از مال زیادی است که از عهده ی شکرش برنیایی. ثعلبه گفت: اگر خدا عطا کند، همه ی حقوق واجب آن را خواهم داد. به دعای آن حضرت، ثروتش افزون شد تا آنجا که دیگر نتوانست در

نماز جمعه و جماعت شرکت کند، وقتی مأمور
گرفتن زکات نزد او رفت، به او گفت: ما
مسلمان شدیم که جزیه ندهیم¹

¹ تفسیر نورالثقلین

داشتن اخلاص در همه اعمال و عبادتها،

نجات دهنده های انسان

خوش اخلاق بودن